
افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی
در آثار منتشر نشده دوران قاجار

نوشته

فریدون آدمیت و همانا تق



فهرست

| | | |
|-----|--|------------|
| ۱۱ | سیاست در اندرزنامه‌ها | بخش نخستین |
| ۴۷ | ناسازگاری عقاید و آراء در رساله‌های سیاسی | بخش دوم |
| ۸۷ | ترقیخواهی و انتقاد اجتماعی و سیاسی | بخش سوم |
| ۱۷۱ | پیش درآمد حرکت اعتراض | بخش چهارم |
| ۱۸۹ | مجلس مصلحت‌خانه: قانون و کارنامه آن | بخش پنجم |
| ۲۲۳ | عقاید اقتصادی و مسائل پول و مالیه | بخش ششم |
| ۲۹۹ | طبقه بازرگان: دشواری اجتماعی و مجلس و کلاهی تجار | بخش هفتم |
| ۳۷۵ | مردم و مجلس تحقیق مظالم | بخش هشتم |

ضمائم:

| | |
|-----|---|
| ۴۱۷ | ۱. رساله سیاسی به قلم میرزا محمدحسینخان دبیرالملک |
| ۴۴۹ | ۲. دستورالعمل حکام ولایات، ۱۲۹۳ |
| ۴۵۴ | ۳. دستورالعمل حکام ولایات [۱۳۰۵] |
| ۴۷۲ | ۴. رساله در حقوق اداری ایران |
| ۵۲۰ | ۵. کتابچه درآیین ملکداری و برخی مسائل اجتماعی |

۵۷۸

منابع اصلی

۵۸۵

فهرست نام کسان

سیاست در اندرزنامه‌ها

اندرزنامه که تاریخچه‌ای کهن دارد و میراث آن به فرهنگ اسلامی می‌رسد بخش مهمی از ادب پیشینیان را می‌سازد. و حوزه گسترده‌ای را در بر می‌گیرد شامل: تنظیم زندگی فردی، امور خانوادگی و اجتماعی، تعلیم اخلاقی و دینی، دستور سیاسی در دادپروری و دولتمداری و حکمرانی. گرچه نظام تعلیم اندرز- نامه متمایز از فلسفه اجتماعی و سیاسی است - پیوستگی آن را با تعقل مدنی نمی‌توان یکسره انکار داشت. به تعبیر دیگر فکر پندنامه‌ها وجهه نظر کلی را نسبت به بنیادهای اصلی مدنی - خانواده و اخلاق و دیانت و سیاست - کمابیش منعکس می‌دارد. تا حدی که آگاهی داریم این قضیه مورد تحقیق و سنجش علمی قرار نگرفته که در گذشته منطق اندرزنامه‌نویسی تا چه اندازه با ماهیت نظام مطلقه و احکام شرعی تعبدی، همبستگی داشته است. چه به هر حال آنجا که مجال گفت و شنود و شک دستوری باشد، چه جای پند و اندرز است. چون و چرا گفتن و بحث و انتقاد و استدلال خود راهی را در تعقل سیاسی و کردار اجتماعی می‌گشاید، و قواعدی را در تنظیم روابط مدنی می‌نهد که به اندرز‌گویی نیازی نباشد.

اندرزنویسی در سده سیزدهم که موضوع گفتگوی ماست، امتداد همان سنت گذشته می‌باشد با این تفاوت که از نظر سبک نگارش لطف سخن‌گذاشتگان

را ندارد؛ و از نظر فکر و مضمون به قوت و اعتبار آثار پیشینیان نمی‌رسد. قرن‌ها بود که تفکر سیاسی از آنچه در اصل هم بود تنزل یافته بود. و اندرزنامه فقط جلوه‌ای است از منظومهٔ تعقل کلی جامعه. به حقیقت، سدهٔ سیزدهم دورهٔ انحطاط ادب اندرزنویسی است که جنبهٔ سیاسی‌اش در برخورد با اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی جدید، رفته رفته به افول رسید.

جهت عمومی اندرزنامه‌های این دوره پذیرفتن نظام حاکم زمانه است؛ روح آن سکون و رکود است؛ جوهر آن تسلیم و رضاست - هر حرکتی خواه و ناخواه در تضاد وضع سیاسی و احکام شرعی قرار می‌گیرد. پندنامه‌هایی که از این دوره می‌شناسیم رویهم‌رفته به دو دسته می‌توان تقسیم نمود: برخی معرف فکر متحجر محض است؛ پاره‌ای دیگر لحن انتقادی آمیخته به طنز و کنایه دارند. اما در مفاد هر دو دسته نوشته‌ها به ندرت اختلاف اصولی و اساسی می‌یابیم. گفتنی است که میان اندرزنامه‌ها و رساله‌های به اصطلاح سیاسی که ته‌ماندهٔ تعلیمات کلاسیک هستند - تعیین مرز فاصلاً قاطع همیشه آسان نیست. تفکیک آنها گاه اعتباری و نسبی است.

در منطق سیاسی اندرزنامه، مردم رمه است و حکمران پاسبان آن. فرمانروایان دعوت می‌شوند که به دادگر آیند. عدالت مفهومی است ذهنی بدون تعریف دقیق، در واقع دور از عدالت اجتماعی. دادگری از اختیارات انحصاری حکمران شناخته شده، چه بهتر که مردم از آن رحمت برخوردار باشند. تجسم عدل همانا دولت نوشیروانی است. از اندرزگر حتی می‌شنویم: به دستور خلیفهٔ تازی هارون الرشید گور خسرو را شکافتند مگر اثری از دادپروری او بیابند. از قضا جسد وی را دیدند تروتازه، با «دو گونهٔ سرخ» و افسر پادشاهی بر سر، و بر آن آیه‌ای از قرآن مبین حک شده بود «اندر عدل»^۱.

۱. میرزا موسی ساوجبی، سیاست مدن، خطی تحریر ملامحمد مهدی، ۱۲۶۹.

موضوع گفتار ما سنجش اعتبار فکری و عملی اندرزنامه‌ها نیست، بلکه شناخت فکر سیاسی اندرزنامه است در مرحلهٔ بلافصل برخورد با تعقل جدید. در بررسی این نوشته‌ها هر چه موعظهٔ اخلاقی محض باشد یکسره کنار می‌گذاریم چه نیکوترین دستور اخلاقی را در آثار سخنوران می‌شناسیم. تأکید ما بر جنبهٔ اجتماعی و سیاسی پندنامه‌هاست. در این باره هم از تکرار و تداخل معانی پرهیز می‌جوییم. مقصود این است که بارزترین و مهمترین جنبهٔ هر رساله را به دست دهیم، و از مجموع آنها روح کلی اندرزنامه‌ها را بشناسانیم.

*

«تحفة الناصریه» ارمغان فکری عالم متشرع است به ناصرالدین شاه «در آداب مُدن و سیاست که مدارش بر عدالت است». به عقیدهٔ او «سلطنت و نبوت دو نگین‌اند که در یک خاتم‌اند. امامت و امارت توأم‌اند که به یک شکم‌زاده‌اند». پس بدان که «گفتهٔ پیغمبر و سلطان یکی است». و «شک نیست که سلطان عادل را اطاعت فرض است، چه او ظل الله فی الارض است. همچنین وزارت تالی ولایت است و ولایت فوق مراتب بشریت». فرمانروا حق اجتهاد هم دارد. «اجتهاد سلطان به خرد است» و «عقل اوست که مدرک حسن و قبح اشیا است». «دلیل» اجتهاد وی آشکار است چه فرمانروا همواره «در قوای نفسانی و احوال جسد خود اندیشه کند، صلاح و فساد هر یک را بنگرد که از چیست و نقصانش از چه راه است، پرورش و اصلاح هر یک را به کدام نوع از دانش توان کرد، صحت و فساد لشکر و رعیت و مملکت را بدان‌سان کند». به این دلایل حکمران را حق تصرف و اجتهاد است، و حال آنکه از مجتهدان دینی حکمرانی بر نیاید. به طریق اولی هر گاه سایر مردمان داعیهٔ سروری و افسری داشته باشند «روزگار